

و حسین بیک و عظیم [بیک] و جمعی از معتبرین و کدخدایان طایفه هزاره و چهارده (۱۴) تن از کدخدازادگان آن طایفه و فرستادگان بزرگان تایمنی و جمشیدی غیرهم از چاراویماق، سیدعلاخواجه فرستاده حکومت خان ولد مضراب خان والی ولایت میمنه که حکمران چهل هزار (۴۰۰۰۰) خانه از اوزبکیه است، و خان مراد فرستاده ابراهیم خان فیروزکوهی که تخمیناً ده هزار (۱۰۰۰۰) خانوار به حکم او و اکرم خان متابعد و عبدالحمید فرستاده حسن سردار هزاره پساکوهی و شادمان بیک فرستاده نصیرخان جمشیدی و کریم بیک فرستاده ابراهیم خان تایمنی، و در روز نوروز فیروز این فرستادگان در دیوان خانه مبارکه به سلام عام منسلک گشتند و همگی مخلع بودند و پس از روزی چند رخصت انصراف یافتند چنانکه مذکور شد.

[حکومت کرمانشاهان]

و چون نواب مستطاب امیرزاده آزاده امامقلی میرزا خلف الصّدق شاهزاده معظم دولتشاه مغفور شایسته خدمات بزرگ و مستعد مقامات بلند بود به حکومت کرمانشاهان مفتخر گردید به امثال و منشور و نشان و خلعت روانه مقصد گردید.

[حکومت قزوین]

و مقرب الخاقان خسرو خان گرجی والی سابق گیلان و اصفهان به حکمرانی قزوین مأمور گشت.

[خلعت شمشیر]

و چون عبدالله خان فراگوزلو ملقب به «صارم الدوله» خدمات بزرگ بدین دولت عظیم کرده بود، در این وقت که از سفر کرمان و انتظام آن سامان به حضور اعلی رسید به یک قبضه شمشیر مکمل مرصع مباحی و مخلع شد.

اباریابی بزرگان ترکمان

و مقرب الخاقان جعفر قلی خان قراجه داغی میرپنجه و سردار استرآباد و گرگان در این اوقات با خوانین تراکمه به دارالخلافه آمده بود مورد الطاف خاصه خاقانی گردید و دوازده (۱۲) نفر از بزرگان ایلات و طوایف تراکمه مخلع شدند که هر یک به اسمه در ایران و گرگان معروفند و پدر بر پدر در طایفه خود حکمران بوده‌اند از جمله: آدینه نظر خان جعفر بایلی و قلی خان آق و بایلو خان دوجی و ولی سردار و ازوآدینه قلیج ایکدر و قربان خان قجوق و بیک فولاد سلاق و خدیری نظرخان قراوی، صاین قلی قالقرمه و اباریش سفید پدراق و خضر ریش سفید ایمرلی و نوبت بیک بزرگ بیرام شالی.

علی الجملة چون در این اوقات قراخان اتابایلی محبوس بود و طوایف او یاغی و متفرق و اینان که مرقوم شدند در مخالفت او خدمت به دولت کرده بودند مورد الطاف و اشفاق شدند.

ذکر بعضی از واقعات سرحدات کرمان و

عزیمت نواب مستطاب طهماسب میرزای مؤیدالدوله

حکمران آن سامان به بلاد بلوچستان و تسخیر بعضی از قلاع و

اطاعت گزیدن اعاضم بلوچستان

نواب مستطاب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای ملقب به «مؤیدالدوله» خلف الصدق شاهزاده مغفور دولتشاه طاب‌ثراه است و از آغاز شباب در خدمت حضرت نایب السلطنه نورالله روحه به شرف مصاهرت اختصاص یافت، و مدتها به لشکرکشی و کشورداری در سفر و حضر از حضرتش تربیت و تقویت دید، چنانکه تا غایت [۱۵۷] در این روزنامه دولت روزافزون به هر حالی از خدمتش مقالی مرقوم افتاده است. در این سنوات که خطه کرمان از معدلتش روضه جنان گردید، رفتاری به سزا با اهالی شهر و بلوک و گفتاری شایسته با کارگزاران میر و ملوک به ظهور آورد که نه بر خاطری از او باری و نه در دلی از او خاری است. در آبادانی کرمان سعی بلیغ

مرعی داشت و غالب بلوکات را معمور نمود. از جمله بلوک انار و بیاض را روی در ویرانی دیده دورشته قنات را مخارج داده تعمیر کردند و مایه آبادانی آن بلوک شد، و اگر احدی در معاملات به دیناری چند معدود بر رعیتی اجحاف نمود، پس از اطلاع استرداد فرمود. ولی طوایف بلوچ که گروهی صحراگرد بیابان نوردند و مانند تراکمه غالباً به سرفت و راهزنی معتاد، گاه گاهی در بلوکات نزدیک به سرحد خویش پای جسارت از حد خویش فرا پیش نهاده تظاولی می خواستند.

چون این معنی حقیقت شد نواب مؤیدالدوله که به تأیید ربّانی و نیروی سلطانی از این دست طاغیان را به کس نشمارد و دلیران سگری را کمتر از سگ پندارد و از عنفوان جوانی به تاخت و ایلغار خو کرده و بر سر بسیار سرکشان شبیخون برده، خامه و نامه از کف بگذاشت و کتب ادبیه عربیه بر طاق نهاد، فرمان داد که: از سواره و پیاده دولتی و چریک ولایتی جماعتی رزم آزمای دشمن خای به زین برآیند و در رکاب والاظفر آسا ملازم شوند، و کوس بناوخت و شیپور برکشید، از کرمان به عزم تسخیر بلوچستان و تدمیر متمردان بیرون شده منزل به منزل همی قطع کرده خادمان را گردن برافراخت و خائنان را سر بینداخت. به حشمت جمشید جم روی به بوم بم نهاد و به بسالت شیر دژم نرمانرم و گرماگرم به مرز نرماشیر درآمد.

افاغنه آن سامان سر متابعت بر کمند مطاوعتش نهادند و خدمت گزیدند، به قلعه بم که به حصانت و رصانت در همه گیتی معروف است؛ و به علو و رفعت چون ایوان کیوان به سمت سمو موصوف درآمد، و لختی به تعمیر و ترخیص آن فرمان داد و به فراز ارک بلندش رفته وسعت گیتی در نظرش چاهی تنگ نمود، بر بلاد ربع مسکون بی حجاب و حایل مشرف شد، گفتی بام بم جام جم است که صورت همه عالم در او پدیدار است یا گنبد هرمان که از قدامت بنیان بانیش ناآشکار.

علی الجمله بعد از ورود به بم و نرماشیر صلابت و مهابت سپاه کینه خواه در بلاد بلوچستان زلزله و ولوله در افکند و خوانین آن اطراف و مشاهیر آن اکناف از این عزیمت مستعد هزیمت شدند، بعد از فتح قلعه نسکن و سرباز، بلوچستانیان به غایت مشوش گردیدند و با هم اجتماع کرده در کار خود فرو ماندند، بالاخره رای زدند که:

تا راه سیل بندند از مشت خار و خس

با پیشکشهای لایقه و هدیه‌های رایقه و عرض نیازمندی به آستان مؤیدالدوله ملتجی شدند، و قبول تکالیف شاقه کردند. شفا و وسائط نواب والا را از مقام قهر به مرتبه لطف ترغیب و به عفو و اغماض تشویق نمودن گرفتند، خود از آن خلق حمید و عفو سدید بخشش و بخشایش بر شقی و سعید، چه عجب، لاجرم سخنان امرا را به سمع قبول اصفا و از افنای جماعتی که برقع فنادران در آن فنا ملجأ داشتند در گذشته بر همگی ابقا فرمود، و محمدتقی خان ضابط بمفهل و شهد دست خان و اعظم خان ضابط قنوج و سیف‌الدین حکمران مکس و رشیدخان و سالار مهدی خان را که اعظام آنان بودند به حضور خواسته به خلعت و خواسته مفتخر و معتبر ساخته رخصت انصراف داد.

مع هذا من باب الاحتیاط در نواحی خاک بلوچستان و سرحدات گرمسیرات کرمان قراولخانه‌ها ساختن فرمود و مستحفظ در هر یک نشانیدن گرفت تا توهم تطرق آن طایفه از خاطر خایفه همجواران مطموس گشت. و علی مدد خان سرحدی متعهد شد که غالب بزرگان بلوچستان را ایل کرده به خدمت آورد.

و در این یورش که لشکر بسیار در رکاب نواب مستطاب والا مؤیدالدوله بوده‌اند، در این ذهاب و ایاب دیناری به رعایا زیان و خسران روی نداد، حتی هیزم تاغ و بیضه مرغ که ناقابل است به زر و سیم خریداری شد، تمام رعیت و قشون در مهد امن و امان غنوده با خرسندی و خوشنودی تمام و دعاگوئی مستدام بازگشتند آری: آن کس که این سلوک تواند مؤید است

و در بم و نرماشیر دو رشته فئات که آبش به خوشگواری آب حیات است احداث فرمود. و چون آن نواحی گرمسیر و قابل پرورش مرکبات است و اصلاً در آن موجود نبود، مقرر داشت که یکهزار (۱۰۰۰) اصله نارنج و نارنگی و لیمو از بلوک خبیص بدانجا برده مغروس نمودند، و در جیرفت باغستانی بنا نهاد که ده هزار (۱۰۰۰۰) درخت در آن کاشته آمد، و به نام مبارک حضرت شاهنشاه عهد نصره‌الله آن را «ناصر آباد» نام نهاد که همواره آباد باد.

ذکر عزیمت مقرب الخاقان مشیرالدوله به جانب شوشتر و پیدا شدن شهر کهنه شوش و سکه واسط و فرستادن به حضرت دارالخلافه

سابقاً مرقوم افتاد که مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مشیرالدوله از جانب کارگزاران دولت علیه عالیّه شاهنشاهی به جهت تعیین و تشخیص بعضی اراضی و بقاع سرحدات متنازع فیہ ایران و روم مأمور به بغداد شد که با اتفاق وکلای ثلثه دولت روس و انگلیس و عثمانیه به جانب عربستان و شوشتر و محمره حرکت نموده، قطع و فصل گفتگوی سرحداتاران را کرده باشند.

در اوقاتی که در شوشتر توقف داشت عریضه انفاذ دربار معدلت مدار داشته، تفصیلی از پیدا شدن آثار و عمارت شهر قدیمی شوش که در چهار فرسنگی شوشتر واقع است معروض داشته و از سکه‌های قدیم که در آنجا به دست افتاده فرستاده. اجمال این مقال آنکه عمارت‌های وسیع رفیع عظیم قدیم از زیر خاک پیدا کرده‌اند که یکی از آنها دیوانخانه بارعام اردشیر دراز دست است که به بهمن مشهور گشته و آنچه الان باقی است این است که آن عمارت مشتمل است بر سی و شش (۳۶) ستون سنگی یک پارچه و فاصله هر ستون هفت (۷) ذرع است. و چون سر ستونها شکسته و افتاده است طول آنها معین و معلوم نمی‌شود، ولیکن قیاساً از زیر ستون و سر ستون که اکثرش به صورت گوساله مصور است معلوم می‌گردد که ستونها بس بلند بوده و سی و شش (۳۶) زیر ستون هم در برابر همین عمارت رو به شمال او پیدا شده است. و این عمارت در طرح و وضع به تخت جمشید فارسی مشابهت تمام دارد، و در بعضی ستونها به خط سریانی [۱۵۸] و کلدانی حوادث زمان را ثبت و حک و نقاری کرده بودند، و اکثر آجرهای پخته آن که به وزن شصت و هشت (۶۸) من این زمان می‌آمد به همان خطوط منقوش بود.

و بر فراز عمارت سیم مسکوک چند که قریب به قروش رومی است پیدا شد و سکه واسط و بصره و دمشق و مرو و هرات و نیشابور و دارابجرد و اصطخر داشت و هر یک روی آن سکه دو دایره برآورده و به خط کوفی در دایره وسط نقش کرده

بودند که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و بر دور دایره اول منقوش بود که محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین ولو کره المشرکون و در دیگر روی در متن بسم الله لاله الا الله وحده لا شریک له و در دایره حاشیه مرقوم بود که ضرب هذا الدرهم بواسط فی سنة خمس و مائه.

الحاصل واسط شهری است که حجاج بن یوسف ثقفی در میانه کوفه و بصره بنا نهاد و بدین واسطه اش «واسط» خواندند و این سکه آن شهر بود که در سنه یکصد و پنج از هجرت مسکوک شده، اکنون یکهزار و یکصد و شصت و هفت (۱۱۶۷) سال از آن تاریخ گذشته.

بیت

تا بدانند این خداوندان ملک کر بسی خلق است دنیا یادگار
عجبتز اینکه با وجود گذشتن این مدت مدید آن دراهم سیمین به غایت مصفا و
بی‌رنگ و تازه و لطیف مانده بود.

[تغییر و تبدیل مناصب]

هم از وقایع این ایام و شهور تفویض امر حکومت عراق است به مقرب الخاقان میرزا محمد یوسف مستوفی الممالک آشتیانی که لطفعلی خان نایب آجودان‌باشی به اسم نیابت او بدانجا روانه شد. و هم تفویض حکومت خوی به نواب محمدرحیم میرزا، و تفویض ایالت خلخال به نواب شاهرخ میرزا، و تفویض منصب امیر تومانی به فضلعلی خان میربنجه قراباغی بیگلربیگی سابقه اصفهان و کرمان که در این تاریخ مکرر مذکور شده.

اذکر به سفارت رفتن و مراجعت صدر دیوان قزوینی از
سفارت دولت بهیته روسیه به دارالخلافه طهران و
شرفیابی او و صاحب‌منصبان روسیه به حضور
شاهنشاه ایران

میرزا محمدحسین قزوینی که صدر دیوان‌خانه عدالت بود به سفارت

مخصوصه بطرزبورغ مأمور شد و به یک قطعه نشان شیروخورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف یافت و روز هشتم ذی حجه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را ملاقات کرده او نیز دیگر روز او را بازدید نمود.

بالجمله در دوازدهم ذیحجه ۱۲۶۸ [هـ / ۱۸۵۲ م] با محمودخان فراگوزلو نایب آجودان باشی و نایب اول سفارت و یحیی خان یاور مترجم^۱ و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت راه مقصد سپردن گرفت و روز ورود تبریز به حکم حمزه میرزا جماعتی از تجار و اهالی بلد او را پذیره شدند و با جنرال قونسول روسیه نیز در تبریز ملاقات کرد.

روز پانزدهم محرم از تبریز روانه شد تاکنار رود ارس سی (۳۰) تن فراش و چهل (۴۰) غلام و دو صد (۲۰۰) سوار و هشت اسب جنیبت به همراه داشت. رستم علی خان یوزباشی به جهت اعلام ورود او از پیش بر آمد، چون از رود ارس بر آمد یک صد و پنجاه (۱۵۰) سوار قزاق و سیصد (۳۰۰) سرباز او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند. چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش حمل بنه او را آماده شد، پنج جنیبت و ده (۱۰) غلام با خود برداشت و دیگران را به ری فرستاد. در نخجوان کپیتان و افسر و حاکم شهر و اعیان او را استقبال نمودند و فرستاده جانشین قفقاز آمده اظهار کرد که در تمامت قفقاز مخارج سفیر داده شود و او در هر منزلی زیاده از شبی نماند. شبی که در نخجوان مهمان حاکم بود، پس از نان خورش بر رسم آن سامان ناچار جامی به سلامتی شاهنشاه ایران و جامی به سلامتی امپراطور روسیه در کشید.

از نخجوان به ایروان شد، جنرال لاروف حاکم شهر به پذیره آمد و هنگام فرود آمدن از کالسکه حرمت سفیر را بازوی او بگرفت و به زیر آورد. در توقف ایروان به تماشای اوچ کلیسا رفته، چون در حین مبارزت سابقه ایران و روس گروهی روسیه منهزم شده به اوچ کلیسا پناه بردند و نایب السلطنه مغفور به تشفع برسین خلیفه حشمت دین آنان را نقصانی و کسری نپسندید و بعد از ستدن آلات حروب تمام روسیه را که شش هزار (۶۰۰۰) سرباز بودند مرخص فرمود، این خلیفه در این وقت

۱. یحیی خان یاور مترجم، مشیرالدوله بعدی، وی پسر میرزا نبی قزوینی و برادر میرزا حسین خان سپهسالار بود و چندی نیز همسر عزتالدوله خواهر ناصرالدین شاه بود.

به شکرگزاری التفات گذشته نایب السلطه پرداخته.

الحاصل بعد از ورود به تفلیس، احمدخان نوائی کارپرداز اول دولت علیه ایران تا سه فرسنگ پذیره آمد و پرنس بهیدوف نایب جانشین پرنس وارنصوف جمعی را با کالسکه خاص جانشین فرستاده با سفیر سوار شده به شهر در آمد. و قبل از ورود او فرباطور حاکم شهر و لیلی صاحب کارگزار امور خارجه قفقاز در منزل سفیر جای کرده بودند و در آن منزل آئینه‌ها و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین نهاده بودند.

و چون جانشین به محاربه لکزیه رفته بود، نایب او خواهشمند شد که سفیر به دیدار او سبقت کند و چون جانشین در رسد به تلافی و مکافات در دیدن سفیر سبقت جوید، لاجرم چنین کردند و سیم روز جانشین از محاربه لکزیه بازگردید، هم در آن روز به حکم آنکه قادم بود با لیلی صاحب به منزل سفیر مخصوص آمد و در آن شب سفیر به بازدید او رفت.

پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه با شوکت و فر در رسید، سفیر مخصوص جشنی دلگشا برآراست، آنگاه از تفلیس راه پطرزبورغ بر گرفت و پانزده (۱۵) سوار قزاق با او بر نشستند و از منازل و اراضی قاضی بیک و لارس از بیم جماعت لکزیه با زحمتی تمام عبور کردند تا شهر طول، و از آنجا تا کنار مسقو برانندند و سفیر مخصوص در باغ امپراطور فرود شد.

دیگر روز ارباب استقبال رسیدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را در کالسکه‌های جداگانه بیاوردند و هر که را پایه فرومایه تر بود از پیش سوار کرده روانه داشتند و کالسکه سفیر مخصوص را در دنبال دیگران برانندند و زن و مرد اهل شهر پذیره شدند و در خانه بیگلربیگی مسقو فرود آمدند.

بعد از ملاقات او راه پطرزبورغ برگرفت، و پس از طی مسافت قرار تشریفات بار یافتن سفیر مخصوص ایران را به حضور امپراطور دادند، و برحسب مقرر اشیک-آقاسی باشی، سفیر مخصوص و تبعه سفارت را به سرای پادشاهی طلب نمود و کالسکه چهار اسبه آورده، مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از اهل دفترخانه تشریفات جای کردند و دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر شدند. و کالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کردند و

چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه برفتند و یک تن از نایبان امیر آخور از پیش روی کالسکه همی رفت. و دیگر کالسکه چهار اسبه از برایم محمودخان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کردند و سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت می رفتند.

و چون سفیر مخصوص به عمارت پادشاهی داخل شد یک تن پیشخدمت از پیش روی او دلیل بود و در مشکوی اهل طرب اشیک آقاسی باشی و سرایدارباشی او را پذیره شدند و از آنجا اشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه به حضرت امپراطور برد و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حاضر بود و نامه شاهنشاه ایران را از دست امپراطور بگرفت، و بعد از انجام امر سفیر مخصوص، اشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یک یک در خدمت امپراطور معرفی همی کرد، آنگاه از نزد امپراطور بازگشته به همان قانون تقدیم خدمت امپراطریس نمود و از آنجا به حضور ولیعهد دولت روسیه، از آنجا به دیدن برادران ولیعهد رفت و مراجعت نمود، و سفیر مخصوص در حضرت امپراطور در اتحاد دولتین سخنان نیکو عرضه کرد.

و گاه مراجعت ایران، غراف نسلرود وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد. چون در این وقت امپراطور در پطرهوف جای داشت، وزیر اعظم صورت حال را معروض داشت و امپراطور روز بیست و نهم ذیقعد سفیر مخصوص را طلب کرده به اتفاق جنرال و میزبان و مهماندار و میرزا بزرگ و موسیو داودخان مترجم اول دولت به کشتی بخار نشسته به حضرت امپراطور شتافت و جواب نامه شاهنشاه ایران را در کمال مهربانی باز داد و سفیر و تبعه او را رخصت داده یک قطعه نشان مرصع به الماس و یک رشته حمایل خاص برای سفیر مخصوص از جانب امپراطور، غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه دان مرصع به الماس و یک رشته حمایل خاص از جانب سیناوین وزیر دول خارجه برای نایب اول و دو قطعه نشان مرصع برای داودخان و یحیی خان و یک حلقه انگشتری زمرد که با الماس مرصع یافته بود برای میرزا بزرگ و پنج دستگاہ ساعت قاب طلا با زنجیر زرین و پنج دستگاہ ساعت قاب نقره با زنجیر زر عطای تبعه دولت افتاد. و سفیر مخصوص غره ذیحجه از پطرهوف به پطرزبورغ مراجعت کرد و پانزدهم

ذیحجه مصمم ایران شد، به همان قانون که رفته بود طی مسافت کرده راه دارالخلافه گرفته، روز یکشنبه غره ربیع‌الثانی وارد شهر شد. جمعی از دبیران به پذیره او مأمور شدند.

چون یرملوف صاحب و دو تن دیگر از روسیه نیز با وی بودند غراف صاحب و صاحب‌منصبان روسیه او را استقبال نمودند. و بعد از ورود شرفیاب حضور شاهنشاه شدند.

ذکر میلاد با اسعاد

شاهزاده معظم نواب مستطاب سلطان معین‌الدین میرزا و

تفویض خدمت لله‌گی و تربیت او

مدالله فی عمره و من علینا باعلاء امره به

نواب امیرزاده نیکو خصال ساسان میرزا

ولد نواب مستطاب شاهزاده بهاء‌الدوله بهمن میرزا

از جمله الطاف کامله حضرت ربانی که در این ایام به ظهور رسید، ولادت کثیرالسعادت دُر درج شرافت و رخشان اختربرج خلافت، شاهزاده نجیب‌الطرفین سلطان معین‌الدین میرزا بود که از بطن پاک آسیه روزگار و بلقیس عهد صبیبه مرضیه نواب شاهزاده آزاد سیف‌الله میرزا برادرکهر نواب شاهزاده بهمن میرزای بهاء‌الدوله بن خاقان صاحبقران نورالله مضجعه [به تاریخ روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۸ (هـ / فوریه ۱۸۵۲ م) چهار ساعت پیش از غروب آفتاب] قدم مبارک در عرضه وجود و شهود نهاده بود و در شب پنجشنبه پنجم جمادی‌الاول جشنی ملوکانه برپای کردند و اسباب عیش و طرب و چراغان و ورود و سرود مهیا شد، و در ساعت سعدنام مبارک شاهزاده معین‌الدین میرزا آمد.

دیگر روز میدان سلام عام آراسته و پیراسته گردید، مانند ایام اعیاد، عظام و کبرا با لباسهای فاخره و حربه‌های زاهره صف اندر صف در حضور بایستادند و عیشی مهنا آغاز کردند، [و چون پنج ماه گذشت به حکم حضرت شاهنشاه ایران جناب نظام‌الملک نایب صدارت کبری به وزارت ولیعهد اختصاص یافت] و تربیت و

خدمت شاهزاده معظم به تعهد و کفالت نواب ساسان میرزا فرزند سعادت‌مند نواب بهاء‌الدوله مقوض گشت و به خلعت و منشور معزز آمد.

لمؤلفه

نقصان بدین چگونگی کند راه بعد از این چون شاه ناصر دین نایب معین دین

تغییر حکومت جوین

از بدایع واقعات اینکه حضرت شاهنشاه ایران که قلب منیرش خانه یزدان و آئینه ضمیرش مظهر تحیات سبحان است، شبی در عالم واقعه چنان ملهم شد که ابراهیم خان حاکم جوین را با رعایای آن ولایت رفتاری به ظلم و اجحاف است. علی‌الصباح تحقیق این رویا مبادرت رفت و پرسش افتاد، معلوم شد که اغلب ساکنین آنجا سادات صحیح‌النسب‌اند و حاکم را با ایشان رفتاری سزاوار نیست، لهذا حکم به عزل ابراهیم خان رفته و علی‌خان قیراط به حکومت جوین مأمور شد و بر جراحات قلوب برآیا و سادات مراهم مراحم بر نهاد.

وفات فضل‌الله خان میرپنجه

هم از واقعات این ایام فوت فضل‌الله خان میرپنجه در فارس بوده و بعد از اطلاع امنای دولت لطفعلی خان سرهنگ و فتحعلی خان پسرانش را به تشریف و منشور مخلع و مسرور داشتند و به استدعای مقرب‌الخاقان محمدخان بیگلربیگی، محمدباقرخان پسرش به سرهنگی فوج ششم تبریز منصوب شد.

ذکر بعضی واقعات خراسان و
مامور شدن پاشا خان مکرری سر تیپ افواج
دامغانی و سمنانی با جماعتی از جیوش
به خدمت نواب مستطاب امیر زاده معظم
حسام السلطنة العلیة العالیة^۱

مملکت خراسان فی المثل به مثابه دریائی است طوفان زای که در هر کنارش
زوارق وجود گروهی فرو شکند یا بحری مواج که چون به تموج در آید، موجی فرو
نشسته، موجی دیگر بر خیزد. چه محل و مکانن طوایف مختلفه است که هر یک به
سرافرازی و گردن کشی خو کرده اند.

در این اوقات چهار کس از تراکمه مروی به عزم سرقت و ناجوانمردی به تربت
شیخ جام آمدند، جامیان آنها را اسیر کرده به خدمت نواب والی والاشان
حسام السلطنة آوردند. و جام جسم ایشان از باده جان خالی گردیده مقتول شدند.
مرویان بنیاد بر لجاج نهادند و به تاخت و تاراج اطراف ایلغار کردند. محمد شیخ
مروی با ششصد (۶۰۰) سوار تراکمه از بیراهه کوهستان هرات عبور کرده، قراولان
از وی آگاه نشدند، ناگاه به غورقان پنج فرسنگی شهر مشهد رسیده سیصد (۳۰۰)
گوسفند تیموری را کشته و ششصد (۶۰۰) اسیر گرفته و یک هزار (۱۰۰۰) گوسفند و
گاو را رانده راه و بیراهه برگرفته به سرعت همی رفت.

نواب حسام السلطنة چون این خبر شنید فی الفور با غلامان ابواب جمعی علیقلی-

۱. در چاپ سنگی دیگری عنوان چنین آمده است: ذکر بعضی واقعات خراسان و هرات و
مامور شدن علیقلی خان افشار میر پنجه با افواج نظام از دارالخلافه به خدمت حسام السلطنة.

خان یوز باشی و سواره محمدرضا خان تیموری و عباسقلی خان میرپنجه کُرد برنشسته دنبال ایشان گرفت، پس از یک شبانه روز تاختن اثری از ایشان به ظهور نیامده ناچار مراجعت گزید.

اطغیان فرزندان کهن دل خان علیه سعیدمحمدخان حاکم هرات

و چون ظهیرالدوله العلیه العالیه یارمحمدخان حکمران هرات بدین دولت خداداد خدمتها کرده بود و موجب مرحمتها گردیده، پسرش سعیدمحمد خان حاکم هرات نیز در هرات به اسم مبارکه سکه زده با فرستاده و عریضه خود به دارالخلافه ارسال داشت و مورد التفات شد؛ اما به واسطه مخالفت هراتی با سعیدمحمدخان، افغانه قندهار طمع در هرات کردند و محمدولی خان قندهاری و خوشدل خان و غلام محی الدین پسران کهن دل خان با جمعی از معارف [با] دو هزار (۲۰۰۰) سواره و هزار (۱۰۰۰) پیاده و هفت عراده توپ و یک لوله زنبورک برداشته [به حکم پدر] به فراه از توابع هرات درآمدند و فراه را متصرف شدند.

محمدصدیق خان فرزند اکبر کهن دل خان سردار قندهار نیز با جمعیتی و توپخانه کافی و وافی به اسفزار عزیمت کرد و کهن دل خان نیز به خاک هرات رسید و اختلافی تمام در امور ایلات آن ولایت روی داده [سواران افغان] به تاخت و تاراج مشغول شدند. جمعی نیز به تاخت اطراف خراسان آمدند و نهبندگان را غارتیده سیصد (۳۰۰) تن از رجال و نسوان اسیرگرفته بردند و اطفال رضیع و خُردسال را در صحراها ریختند [و راه مقصد برگرفتند].

و مقارن این اتفاقات که سواران تراکمه و افغانه پراکنده بودند و در هر گوشه‌ای فتنه بود، از جمله جماعتی از زابرین مشهد مقدس رضوی (ع) مراجعت به عراق می کردند و هفت سوار از تفنگداران شاهنشاه ایران، مصطفی قلی خان مقدم و عیسی بیک شقاقی و عیسی بیک مرندی و آقابیک و فرج بیک و شاه پلنگ بیک و رضاقلی بیک با ایشان بودند، سیصد (۳۰۰) سوار ترکمان به ایشان دوچار شدند و قصد اسر زوار کردند. مصطفی قلی خان اسب بر جهانند و از چپ و راست بر ایشان

حمله برد و در هر حمله تفنگی بزد و مرکب و راکبی از تراکمه بیفکند. شش تن دیگر نیز با وی موافقت کردند و به محاربت و مضاربت در آمدند، چند تن را بکشتند، سواران تراکمه هزیمت یافتند و آنان با قوافل سالمأ و غانمأ به عراق عزیمت گرفتند. هم‌چنین بعد از آمدن سام‌خان ایلخانی به دارالخلافه گروهی از تراکمه قصد خوبوشان و غارت آن سامان کردند. یزدان و یردی‌خان برادر سام‌خان با جماعتی از سواران خود به ایشان در آویخت و چهل سوار آنان را اسیر کرد و به قتل در آورد. و محمدرحیم‌خان حاکم بزنجر در با تراکمه جنگ سخت کرده سرودیل بسیار گرفته به دارالخلافه گسیل داشت و چهل (۴۰) سوار ترکمان به بیارجمند آمده، چهار تن را اسیر کردند، در هنگام مراجعت محمدرحیم‌خان راه بزنجر را بر ایشان بر بسته سی (۳۰) تن از آنان اسیر کرده، اسیران شیعی را باز پس گرفته آزاد نمود.

و یک هزار سوار ترکمان به غارت شاهرود آمدند، افراسیاب‌خان نردینی به محمولی‌خان بیگلربیگی استرآباد خیر فرستاد. و او نیز سواران را به محاربه ایشان مأمور داشت. بالاتفاق در حدود گرگان، ترکمانان را هزیمت داده پراکنده ساختند.

[دست‌اندازی سواران سرخسی]

و پانصد (۵۰۰) نفر از سواره سرخسی به تاخت خراسان عزیمت کردند، و از کلات دولتخواهان اخبار نمودند.

نواب والی والاشان حسام‌السُلطنه به قراولخانه‌های اطراف سوار فرستاده این خبر را اعلام فرمود، از قراولخانه محمودآباد جام خبر رسید که سواران سرخسی داخل خاک [۱۵۹] جام شدند و سواره جامی و قراولخانه به مبارزت بیرون آمدند و آنها را هزیمت داده بیرون کردند.

[اقدامات عباسقلی‌خان گُرد میر پنجه]

و محمدامین‌خان خوارزمی خان خیوه چنانکه او را شیوه است بر سر مرو لشکر کشید و دعوی زکات کرد، و کار به مجادله انجامید. و عباسقلی‌خان گُرد میر پنجه به

حکم نواب والا به استحقاق و استعمار آق در بند و مزدوران مأمور شد دو سه هزار (۲۰۰۰-۳۰۰۰) کس برداشته با دو سه توپ بدانجا رفت، و در مزدوران هشت برج تعمیر کرده چهار هزار و هفتصد (۴۷۰۰) ذرع دیوار کشید، یکصد و پنجاه (۱۵۰) کس شمشالچی به تحفظ آنجا گذاشته، [و از آنجا به] آق در بند رفته چهار برج مستحکم کرده و شش هزار (۶۰۰۰) ذرع دیوار محکم ساخته یکصد و پنجاه (۱۵۰) شمشالچی نیز در آنجا نهاد، در قراولخانه میدان نیز یک برج محکم ساخته ده (۱۰) تفنگچی دلیر در آن نشانیده [راه تراکه را بر بسته] و مراجعت به مشهد مقدس کرد.

[طغیان میرزا رفیع خان فرکی]

[چون] میرزا رفیع خان فرکی در قلعه فرک و طبس از توابع قاینات سرکشی می‌کرد، نواب حسام السلطنه، پاشاخان سرتیپ مگری را [که از طهران به مشهد آمده بود] با دو فوج سمنانی و دامغانی و چهار توپ و امیر اسدالله خان قاینی را به گوشمال او مأمور داشت. پس از محاصره فرک و مبارزت طرفین و جلادت افواج در یک ساعت آن قلعه متین را که سه حصن حصین در یکدیگر داشت متصرف شدند و ساخلو گذاشتند. و میرزا رفیع خان فرار کرده به هرات رفته، سعید محمد خان حاکم هرات را شفیع ساخته و به توسط او به مقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان ملتجی شده، به شفاعت او نواب والا از قتل میرزای فرکی در گذشته او را به درگاه طلب نموده، قلعه را به تصرف ساخلو دیوانی دادند، و شرح حال به دارالخلافه معروض افتاد.

پاشاخان و امیر اسدالله خان و علی قلی خان سرهنگ دامغانی و سایر صاحب منصبان به نشان و خلعت پادشاهی معزز شدند و قلعه کریک و طاقان از قلاع قاینات را نیز پاشا خان سرتیپ به تصرف در آورده به امیر قاین سپرد.

[حمله تراکه طژن و آخال به تربت جام]

[در بلده تربت جام رسم شده که زنان در روز عید صیام با طرب و سرور به

مسجد نو رفته شبانگاه به خانه‌ها بازگردند. در این روز سکنه قلعه نرق نیم فرسنگ راه طی کرده بدان مسجد در شدند، مقارن این حال دیگر باره تراکمه طژن و آخال به تحریک خان خیوق به تربت جام آمده [در رسیدند و] جمعی از آن زنان اسیر کرده [عزم مراجعت] کردند و کریم داد خان هزاره‌ای که در باخرز سکونت داشت [بعد از اطلاع فوراً سواران خود را برداشته پانزده فرسنگ از قفای تراکمه] با سواران هزاره ایشان را تعاقب کرده شباهنگام رسیده، در ایشان شمشیر نهاده تراکمه را با اسرا اسیر کرده در دوازدهم شوال به مشهد آورد [و نسوان را به قلعه نرق فرستادند و تراکمه] به سیاست رسیدند.

علی الجمله چون امنای دولت از اختلال حال رعایای شرقی خراسان و آشوب هرات و مرو اطلاع حاصل کرده بودند، صلاح چنان دانستند که سپاهی جزّار به اتفاق صاحب منصبی کرار به خدمت نواب والی والا حسام‌السّلطنه روانه دارند. و این خدمت به عهدهٔ مقرّب الخاقان علی قلی خان میرپنجهٔ افشار ارومی ولد مرحوم محمد عیسی خان بن امام‌قلی خان بیگلربیگی ارومی که از آغاز شباب در افواج هفتم و هشتم افشار با برادر خود علی نقی خان بوده از مقام یاورى به واسطهٔ خدمات بسیار به منصب میرپنجه‌گی رسیده مقرر شد.

ذکر مجملی از حسب و نسب
مقرب الخاقان علیقلی خان میر پنجه افشار قاسملو و
مأمور شدن به صفحات خراسان و خدمت نواب والی والا شان
حسام السلطنه سلطان مراد میرزای قاجار^۱

مخفی نماند که طوایف افشار گروهی بیشمار در ایران متفرق بودند، شاه عباس صفوی مقرر فرمود که در شهر ارومی بالا اجتماع سکونت گیرند، چندی از خود حکام داشته‌اند، در اواخر قاسم خان و موسی خان و عیسی خان به ریاست ایل استقلال یافته‌اند، فتحعلی خان ارسلو، موسی خان قاسملو را کشته خود حاکم گردید. کریم خان وکیل، فتحعلی خان را گرفته در مراجعت به شیراز در قمشه مقتول کرده، رضا قلی خان را حاکم کرده، بعد از چندی وفات یافت. وکیل، امامقلی خان پسر او را بیگلربیگی ارومی کرده، پس از دوازده (۱۲) سال فوت شد و بعد از او محمد قلی خان افشار برادر او حاکم و بیگلربیگی ارومی شد.

و در عهد دولت خاقان صاحبقران طغیان و عصیان ورزید و مغلوب و مقهور و مقتول شد. حسینقلی خان پسر امامقلی خان را بیگلربیگی فرمود و صبیبه او را در سلک خادمان حرم محترم منسلک داشت، او نیز فوت شد و پس از او نجفقلی خان بیگلربیگی به جای او نشست، و علیقلی خان و علی نقی خان فرزندان محمد عیسی خان بن امامقلی خان بیگلربیگی مغفورند و در فوج هفتم و هشتم افشار منسلک.

۱. این تیتیر در نسخه دیگر وجود ندارد و بجای شرح حال علی قلی خان میر پنجه، ادامه مطلب چنین است: در چهاردهم رمضان روانه شد، فوج چهارم تبریز و فوج جدید قلعه و فوج زرند محمد مرادخان بیات و دو فوج قدیم و جدید قزوین جمعی او شدند و در غره ذی قعدة الحرام وارد ارض اقدس مشهد مقدس گردید، اردوی خود را در خارج شهر و در حوالی دروازه سراب بر پای داشت و به انتظام امورات پرداخت و جماعتی از بزرگان اهل نظام که حسب الامر اعلی به متابعت او مأمور شده بودند به موافقت وی در خارج شهر و حوالی دروازه سراب اردو را متحد کردند و خیام و خرگاه برافراختند و از آن جمله بود: عسکرخان بن لطفعلی خان افشار قاسملو سرتیپ و ...

این قسمت که ذکر شد بجای مطالب نسخه ما آمده و از ص ۸۶۱۹ چاپ جدید پاراگراف دوم هر دو متن مطابقت دارد.

در منازعهٔ چوپان اوغلی جلادت به ظهور آورده بیکزاده شدند، و مدتی بیکزاده بودند. چون اعمام ایشان محمدحسن آقا و باقر آقا در محاربهٔ آباران مقتول شدند، منصب یابوری آنها را به علی قلی خان و علی نقی خان دادند و سرتیپی فوج با لطفعلی خان عم دیگر ایشان بود. در وقتی که حبیب الله خان شاهیسون و محمد خان ایروانی به مدافعه میررواندوز سلیمانیه مأمور شدند خدمات کردند، چون با نواب خسرو میرزا به خراسان رفتند و در خدمت خاقان مغفور محمد شاه به تسخیر هرات مصدر خدمات شدند، از جمله افاغنه تویی از فوج ترشیزی گرفته بودند و علی قلی خان جسارت و جلادت به ظهور آورده توپ را مسترد نمود. در هنگام فتح قلعهٔ کهستان به منصب سرهنگی اختصاص یافت و در خراسان به نواب امیرزاده قهرمان میرزا خدمت‌های نمایان کرد و از او و قائم مقام رضا نامه و دستخط‌ها گرفت و سرتیپ شد.

در اوایل دولت محمد شاه مغفور نورالله مرقده به فارس مأمور شده و به حکم نواب فریدون میرزا فرمانفرمای فارس به جانب کوه‌کیلویه به سرداری رفت، قاسمعلی خان افشار بهارلو که در آن وقت یاور توپخانه بود و فوج گلپایگان و سواره ایلات قزوین و متفرقه آذربایجانی و هفتصد (۷۰۰) سوار نانکلی جمعی مراد قلی خان مأمور به همراهی و متابعتش گردیدند، و گاه مراجعت نواب مستطاب سلطان مراد میرزا از عربستان به جانب شیراز در رکابش بازگشته، از جانب فرمانفرما به طهران آمده، به تحصیل متوجهات کرمان روانه شد. و بعد از احضار نواب فیروز-میرزا به دارالخلافه به رسم نیابت در کرمان بماند تا نواب مستطاب خانلر میرزا به حکومت کرمان رفت و کرمانیان بر او بیرون آمدند و طغیان کردند. علی قلی خان سرتیپ خدمت‌ها کرد میرزا حسین وزیر و میرزا کاظم کلانتر جمعی را گرفته به طهران آورد.

پس به آذربایجان رفته در رکاب [۱۶۰] نصرت مآب شاهنشاه عهد به دارالخلافه آمده چندی به نظم شهر پرداخت تا در این سال همایون مآل که یکهزار و دوست و شصت و هشت (۱۲۶۸ هـ / ۱۸۵۲ م) بود بنابر خدمات سابقه به منصب میربنجه‌گی منصوب و به جهت انتظام خراسان در چهاردهم رمضان روانه شد، فوج چهارم تبریز و فوج جدید قلعه و فوج زرند محمد مراد خان بیات و دو فوج قدیم

جدید قزوین جمعی او شدند و در غره ذی قعدة الحرام وارد ارض اقدس مشهد مقدس گردید و اردوی خود را در خارج شهر بر پای داشت و به انتظام امورات پرداخت. و جماعتی از بزرگان اهل نظام که حسب الامر اعلی به متابعت میرپنجه افشار مأمور شده بودند به موافقت وی در خارج شهر و حوالی دروازه سراب اردورا متحد کردند و خیام و خرگاه و الاچیق و شامیانه برافراختند.

و از آن جمله سرتیپ نجیب باکیاست با سیاست سفیدکننده روی مفاخر و قوی دارنده پشت عساکر عسکر خان بن لطفعلی خان افشار قاسملو سرتیپ و بنی عم مقرب الخاقان علیقلی خان میرپنجه افشار جلادت آثار بود که به شهامت موصوف و به صلابت معروف است و دیگری فوج جدید مراغه جمعی اسکندر خان بن حسین پاشا خان بن احمد خان بیگلریگی مراغه که ابا عن جد به قدمت خدمت ممتاز و در معارک سرافکن و جانباز و یکهزار (۱۰۰۰) سوار جرار خراسانی و خمسه ای پیشتاز این پیادگان دلیر که در رزمها آزموده و در نبردها ستوده بودند. و هکذا سواره جمعی ندرقلی خان مافی برادر فتح الله خان سرکرده این ایل جلیل که خدمات ایشان در این دولت ابد بنیان از تقریر و تحریر مستغنی است و چهار عراده توپ عفریت شکل مالک فعل که جز دشمن سوزی و آتش افروزی به خوئی معتاد نگشته بودند.

علی الجملة چون میرپنجه افشار قدری در خارج شهر با مهابتی کامل و صلابتی شایان بماند و به حکم امنای دولت ابد مدت نواب مستطاب حسام السلطنه به استعداد یورش سرخس و انتظام امورات آن صفحات همی پرداخت و آوازه تاخت سرخس و یغمای مرو و خیوه منتشر ساخت و به هر سوی گفتگوی رفت، بزرگان سرخس و آخال که چندین هوان و نکال از متجنده قزلباشیه ایران دیده بودند و شهر خود را از یورش سپاهیان این دولت مکرر ویران، مجلسها برآراستند و کنکاجها کردند، و چنان صلاح دیدند که فرستاده فرستند و نوشته نویسند و راه این سیل منحدر را از مواطن و مکامن خود بازگردانند. لهذا به مشورت یکدیگر اراض خان را با دویست (۲۰۰) نفر از کدخدایان به مشهد فرستادند و در کارها قراری مجدد دادند.

و بر این مقرر شد که پیوسته چهل (۴۰) کس از کدخدایان سرخس بر سبیل

ملازمت در رکاب ظفر انتساب حسام السلطنه قاضی‌الله حسامه ملتزم باشند و یکصد (۱۰۰) سوار به نام غلام قراول مواظب شهر شوند و یکصد (۱۰۰) دیگر در خارج محافظ معابر گردند و در حدود آق در بند تحفظ وارد و صادر نمایند. و بر این قرار اسبان خاصه دویست (۲۰۰) سوار را به وسعت داغ معینه موسم نموده نگار دادند.

احمله خان خيوه به مرو

و مقارن این حالات معلوم افتاد که محمد امین خان بن الله قلی خان خوارزمی اورگنجی که خود را خوارزمشاه همی خواند با چندین هزار سوار ترکمان و اوزبک و چندین عراده توپ از دارالملک خیوق حرکت کرده به هزار اسب در آمده، و از معابر در گذشته به طژن گذار کرده، راه سرخس برداشته، متوجه مرو و خراسان است. چون این اخبار مخالفت آثار معروض کارگزاران نواب حسام السلطنه العلیه العالیه سلطان مراد میرزای راد افتاد و از استعداد خان خیوق استحضار داشت، مقرر فرمود که علیقلی خان میرپنجه به مبادرت و محافظت آق در بند رنجه شود و راه بر خان خوارزمشاه بر بندد، امیر پنجه افشار با توابع خویش متحرک شد، چنان تاخت که ریاح عواصف به گرد او نرسیدند و بروق خواطف اثر او ندیدند. چون با صمصامهای قرا خراسانی و رایتهای شیر سرخ ایرانی به آق در بند در آمد، روز اعادی تیره شد و وی بر اعدا چیره، و محقق افتاد که خان خوارزمی به مرو روی کرده و تسخیر آن شهر را به حوزه خیال آورده، لاجرم میرپنجه از آق در بند مراجعت کرده با سپاه به ظاهر شهر مشهد مقدس در آمد.